



■ **صغری خیل فرهنگ**

نمی‌دانم تا به حال به دیدار خانواده شهدا رفته‌اید یا نه؟ با یاد برای یک بار هم که شده امتحان کنید. به قول شهید عبدالحسین برونسی وقتی به دیدار خانواده شهدا می‌روی گویی به دیدار خود شهید رفته‌ای. خوشحالی خانواده شهید رخصت می‌دهد تا مورد عنایت شهیدشان قرار گیری، چرا که شهید در این دنیا فقط خانواده‌اش را دارد. وقتی خواستیم هممان خانواده شهید اصغر قرهی قهی شویم، خود شهید قرهی در خواب از آمدن مهمان‌هایی خیر داده و خواسته بود همگی در منزل مادرشان جمع شوند!به همین خاطر همه اعضای خانواده منتظر آمدنمان بودند. با یک تماس و هماهنگی اولیبه راهی خانه شهید شدیم. خانه‌ای از یکی از خیابان‌های رجایی شهر کرج و نابلوبی با نام شهید اصغر قرهی قهی که راهنمایمان شد. در داخل خانه همه برادرها و خواهرها جمع بودند تا در فقدان پدر و مادرشان راوی گوشه‌هایی از زندگی شهید باشند. شهیدی که ۲۶ سال پیش در کنار دکتر چمران جنگید و جانفشانی کرد. این گفت‌وگو ما حاصل همکارانی ما با جعفر قرهی برادر شهید و محبوبه قرهی خواهر شهید است که پیش‌رو دارید.

در منطقه شما یک پایگاه بسیج وجود دارد که به نام برادران است، خود شهید با این پایگاه ارتباط داشت؟

قبلاًاین پایگاه زیر مجموعه مسجد جامع رجایی شهر بود. از آنجا که برادرم تقریباً اولین شهید منطقه است، به لطف خدا و پیشنهاد خود بهجای پایگاه بسیج باغستان، این پایگاه در سال ۱۳۶۱ به نام پایگاه شهید اصغر قرهی نامگذاری شد.برادرم خط شکن بچه‌های رجایی شهر بود و جزو اولین اعزامی‌ها به جبهه. تقریباً یکی دو ماه از شروع جنگ گذشته بود که ایشان به همراه تعدادی از بچه‌های مسجد جامع رجایی شهر به منطقه اعزام شدند.

از خانواده شما غیر از شهید قرهی کسی دیگر هم به جبهه می‌رفت؟

ما هشت برادر بودیم و چهار خواهر. زمانی به غیر از برادر معلومان و برادر دیگرم که سن و سال خیلی کمی داشت، همه شش برادر در منطقه حضور داشتیم. هر کدام از برادرها در یک منطقه مشغول خدمت بودند. اواخر جنگ دوسه تا از برادرها در یک منطقه و در کنار هم می‌جنگیدند.

قاعدتاً حضور شش برادر در جبهه بدون تربیت پدر و مادری صورت و مقاوم است؟

بله، شکر خدا ما پدر و مادر واقعاً خوبی داشتیم. پدرم کارگر زحمتکشی بود که با بدنتان پنهان بستهای رزق حلال کسب می‌کرد.مدتی مصالح فروش بود و بعد توانست کارگاهی راه اندازی کند و خرجی خانواده پر جمعیتش را درآورد. مادرمان هم زنی خانه‌دار و زحمتکش بود که تلاش می‌کرد محیط خانه آرام و مذهبی باشد. حقیقتاً ما دست پرورده خانهای هستمیک به اعتقادات در آن حرف اول را می‌زد. اهل خانه با آداب و رسوم قدیمی رشد کردند.

نکته بسیار مهمی که پدر و مادرمان در تربیت ما بدان اهتمام داشتند این بود که هر چه از ما می‌خواستند اول خودشان انجام می‌دادند. مثلاً اگر دوست داشتند قرآن با نماز بخوانیم، خودشان به نماز اول اهمیت می‌دادند. خوب یاد دارم پدر زمانی که از سزگار می‌آمد اول نمازش را می‌خواند بعد سفره غذا پهن می‌شد. همین اقدام پدر بهترین آموزش برای ما بود. باب آشنایی ما با امام خمینی و آرمان‌های انقلاب اسلامی هم از پدر زمانی که ایشان در گوش ما می‌خواند که مرجع تقلید ما ات‌الله خمینی است ولی اگر از شما در مدرسه چیزی پرسیدند حرفی نزنید و در دلتان نگه دارید. ایشان از سال‌های قبل از پیروزی انقلاب مسأ را با افتخار و اعتقادات امام برای انقلاب آشنا می‌کرد و از خصوصیات امام برایمان می‌گفت. این کار پدر ما را از کودکی شیفته حضرت امام خمینی (ره) کرده بود. پدر نقش مهمی در عاقبت بخیری



گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید اصغر قرهی قهی که طلبه‌دار حضور برادرانش در جبهه بود

ما ۶ برادر همه جای جبهه‌ها بودیم



پچه‌ها داشت.
اما به هر حال حضور شش فرزند یک خانواده در جبهه باعث نگرانی والدین تان می‌شد؟

بند خداهای سستی می‌کردند به روی خودشان نیاوردند اما خوب نمی‌شد که حرفی هم نزنند. فقط یک بار پدر گله کرد که حداقل یکی از شما بهمانند کمک حال من شوید. جبهه رفتن بد نیست اما من هم اینجا دست تنها هستم. یک بار این گله را کرد ولی خوب همیشه راضی بودند هم پدر و هم مادر. یکی از برادرها جنوب بود و آن دیگری غرب. یکی خط مقدم بود و دیگری در جبهه کردستان. خلاصه هر شش برادر همه نقاط را پوشش داده بودیم. اواخر جنگ سه برادر کوچکتر محمود، محمد و موسی با هم شهید شده‌است.

اولین باری که شهید اصغر قرهی عازم شد چندسال داشت؟

ایشان متولد سال ۱۳۲۰ بود و ۱۹ سال داشت که به جبهه رفت. هنوز دانشگاه شرکت نکرده بود. یعنی فردستان. فقط وقتی دبلمش را گرفت جنگ شروع شد. از آنجایی که اصغر دوره‌ها و آموزش‌های لازم را در بسیج گذرانده بود راهی شد و فرصت ننگور نداشت. اصغر سال ۱۳۶۰ به عضویت گروه جنگ‌های نامنظم شهید چمران درآمد و در جبهه دهلویه حضور یافت.

چه مدت در جبهه بود؟ از شهید چمران بود؟

حدود سه ماه پیکرش در منطقه مانده بود. ۹۴ روز بعد از شهادت پیکر برادرم در محاصره ماند تا بعد از آزادسازی منطقه همزمانش توانستند پیکرش را به عقب منتقل کنند. قبل از شهادتش یکبار پیکر چند نفر از همزیمان اصغر که ۴۵ روزی در منطقه مانده بودند را به شهر آوردند. اصغر تا آنها را دید گفت خوش به سعادتشان. پرسیدیم چرا؟ گفت پیکر اینها چند روزی در منطقه مهمان داشت. اصغر صادق بود. خواندند بعد گفت من هم از زرمی‌کم‌اگر شهادت نصیبم شد چنین عاقبتی نصیب شود. گفتم این حرف را

چندت در جبهه بود؟ از شهید چمران بود؟

حدود سه ماه پیکرش در منطقه مانده بود. ۹۴ روز بعد از شهادت پیکر برادرم در محاصره ماند تا بعد از آزادسازی منطقه همزمانش توانستند پیکرش را به عقب منتقل کنند. قبل از شهادتش یکبار پیکر چند نفر از همزیمان اصغر که ۴۵ روزی در منطقه مانده بودند را به شهر آوردند. اصغر تا آنها را دید گفت خوش به سعادتشان. پرسیدیم چرا؟ گفت پیکر اینها چند روزی در منطقه مهمان داشت. اصغر صادق بود. خواندند بعد گفت من هم از زرمی‌کم‌اگر شهادت نصیبم شد چنین عاقبتی نصیب شود. گفتم این حرف را

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۲۰

از راست به چپ

■ ۱- حج مستمندان- زمانی شاهراه ارتباطی چین و غرب آسیا بود ■ ۲- اسبم- افزایش بی‌رویه و مداوم سطح قیمت‌ها- پرچم ■ ۳- باقلوه می‌دهند و می‌گیرند- کاریز- واحد شمارش پل -اسب تبریزی ■ ۴- ایمان و عقیده- فرق سر- متضاد اصل ■ ۵- بند گرگر که قدمتی بیش از ۱۷۰۰ سال دارد در این شهر خوزستان واقع شده است- از لوازم التحریر- درجه نظامی محمدتقی خان پسیان ■ ۶- کشف رازی- درخت مسواک- ترویج‌دهنده ۷- پلیت، ورقه جواز- تبه و پشته- ماهر و کاردان ■ ۸- گشوده- فوتوگراف- مسابقه با وسایل موتوری- بنده و شما ■ ۹- از پرندگان بی‌پر از- دختر کارتونی- کنار نیمکت ■ ۱۰- از نخست‌وزیران هند- لوله گیاهی- شیپور بزرگ ■ ۱۱- جهان باقی- تحریک‌کردن- یکی از ده فیلم برتر تاریخ سینما ■ ۱۲- واحد شعر- نوعی یعنی آن برای موتورسوار ضروری است- گلی است ■ ۱۳- فرمان خودرو- ممتد و طولانی- شهری در خراسان رضوی- عضو بالاتشین ■ ۱۴- ادیب نوبل برده ۱۹۹۵- محلی برای عزاداری- گناه و خطا ■ ۱۵- کوچک‌ترین اقیانوس- صحرانشین و بیابانگرد

از بالا به پایین

■ ۱- این دانشگاه ایران در زمان ساسانیان به اوج شهرت رسیده بود- پافشاری کردن ■ ۲- از بخشش کم نمی‌شود- مخترع پیل الکتریکی- نهال خرما ■ ۳- عمو- واحدی برای خرید و فروش نفت- آوازه- راست و مستقیم ■ ۴- جانی- فرزندان اولاد- کشت به امید باران ■ ۵- محل یخت نان- دارای شیوه عمل فردی- اسب خنثایی رنگ ■ ۶- همسایگی- دردها- ناپاکی ■ ۷- هنر فرنگی- خیس- مقدمه و دیباچه ■ ۸- در مثل غنیمت است- جاده ورودی در شمال- انگور نارس- حرف فاصله ■ ۹- از صور فلکی نیمکره شمالی- رمق آخر- ستون عرشه کشتی ■ ۱۰- عامل گروه‌های خونی- واحد ورزش تکواندو- پدیدار ■ ۱۱- محل ذخیره آندوخته دنبوی- دلیل آورده‌شده- قطعات کاغذ و مقوا که روی آن چیزی نوشته باشند ■ ۱۲- شش- احزاب برای به دست‌آوردن آن در مجلس تلاش می‌کنند- برده مونت ■ ۱۳- هنوز انگلیسی- از آلات موسیقی- هاروی زخم- پدر پندر ■ ۱۴- چیدمان بازیکنان یک تیم- بهشت- درخت مخروطی شکل ■ ۱۵- شعله‌ور- تعریف از کارایی فروختن آن

یادمان

یادکردی از ۳ همراه با وفای حاج احمد

دیپلمات نخبه، عکاس رزمنده و هم‌رزمی همراه

■ **غلامحسین بهبودی**
گرمای نیمه تیرماه یاد آور ماجرای ربایش حاج احمد متوسلیان و سه دیپلمات ایرانی است اما در این رابطه معمولاً آن کسی که بیشترین توجه به او می‌شود، خود حاج احمد است و از سه همراهش جز نامی در گزارش‌ها و گفت‌وگوهای مناسبتی دیده نمی‌شود. انگار نه انگار که در کنار حاج احمد، سه نفر دیگر حضور داشتند که آنها نیز ۲۵ سال است در اسارت گمنامی به سر می‌برند. در این مجال گواته مختصری از زندگی تا اسارت سید محسن موسوی، تقی رستگار مقدم و کاظم اخوان را تقدیم حضور تان می‌کنیم.

■ **دیپلماتی که ۱۱ بار ترور شد**
سیدمحسن موسوی متولد سال ۳۴ بود. او در خانواده‌ای مذهبی با پیشینه‌ای انقلابی رشد کرد که این موضوع باعث شد تا خیلی زود وارد فعالیت‌های سیاسی شود و از همان سنین نوجوانی پای جلسات دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد بنشینند. سیدمحسن یک نوجوان نخبه و تیزهوش بود که توانست در ۱۵ سالگی دیپلم بگیرد و بلافاصله در رشته برق دانشگاه تهران پذیرفته شود.

فعالیت‌های سیاسی محسن تمامی زندگی او را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. به همین خاطر بارها و بارها محل خدمت سربازی‌اش را تغییر دادند و نهایتاً در سال ۵۶ مجبور به ترک کشور همراه با همسر و برادرش شد و مبارزانش را در امریکا دنبال کرد. نهایتاً چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اردیبهشت سال ۵۸ به ایران بازگشت. اندکی پس از ورود به ایران با دعوت شهید چمران و شیعیان لبنان رهسپار این کشور شد. فعالیت‌های انقلابی و در عین حال دیپلماتیک سیدمحسن موسوی در لبنان به قدری بود که بارها و بارها از سوی حزب بعث عراق و سایر گروه‌های معاند مورد سوء قصد قرار گرفت. بر برخی منابع تعداد تروهرای نافرجام سید محسن موسوی را ۱۱ بار عنوان کرده‌اند اما محسن این بود که همراه با سردار بی‌بدیل جبهه‌ها حاج احمد متوسلیان در ۱۴ تیرماه ۱۳۶۱ توسط فالانژهای وابسته به رژیم صهیونیستی

برق دانشگاه تهران پذیرفته شود.

فعالیت‌های سیاسی محسن تمامی زندگی او را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. به همین خاطر بارها و بارها محل خدمت سربازی‌اش

را تغییر دادند و نهایتاً در سال ۵۶ مجبور به ترک کشور همراه با همسر و برادرش شد

و مبارزانش را در امریکا دنبال کرد. نهایتاً چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اردیبهشت سال ۵۸ به ایران بازگشت.

اندکی پس از ورود به ایران با دعوت شهید چمران و شیعیان لبنان رهسپار این کشور شد. فعالیت‌های انقلابی و در عین حال دیپلماتیک سیدمحسن موسوی در لبنان به قدری بود که بارها و بارها از سوی حزب بعث عراق و سایر گروه‌های معاند مورد سوء قصد قرار گرفت. بر برخی منابع تعداد تروهرای نافرجام سید محسن موسوی را

۱۱ بار عنوان کرده‌اند اما محسن این بود که همراه با سردار بی‌بدیل جبهه‌ها حاج احمد متوسلیان در ۱۴ تیرماه ۱۳۶۱ توسط فالانژهای وابسته به رژیم صهیونیستی

برق دانشگاه تهران پذیرفته شود.



و وارد فعالیت‌های انقلابی شد. شور انقلابی کاظم از بدو شروع جنگ او را به جبهه‌های نبرد کشاند. در جنوب کشور هم‌رزم شهید دکتر مصطفی چمران شد و از همان زمان همکاری‌اش را از خبرگزاری ایرنا آغاز کرد. به‌گفته دوستانش او یک عکاس پر از احساس و عواطف انسانی بود که از همه چیز عکس می‌گرفت. هنرمندی که در میدان نبرد نیز شجاعانه می‌جنگید. یکی از دوستانش می‌گوید کاظم در فتح خرمشهر یک تبرپارچی عراقی را اسیر کرد. این اسیر

زخم شده بود. من مطمئنم که کاظم هنگام اسارت تبر پارچی گرفت یا علی، چراکه این ذکر همیشه بر لبانش جاری بود. جاویدالاکثر کاظم اخوان شیفته شخصیت شهید دکتر مصطفی چمران بود و لحظه‌ای برای اعزام به خط اول و گرفتن عکس از صحنه‌های جنگ دریغ نمی‌کرد. در آخرین خاطرات به جای مانده از او گفته شده که برای عکاسی از درگیری‌های لبنان همیشه خواست از هتلم در سوریه خارج شود، با چهره‌ای آرام به سمت دوستانش می‌رود و یک یک آنها را در آغوش می‌گیرد و خداحافظی می‌کند.

از تغییر دادند و نهایتاً در سال ۵۶ مجبور به ترک کشور همراه با همسر و برادرش شد و مبارزانش را در امریکا دنبال کرد. نهایتاً چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اردیبهشت سال ۵۸ به ایران بازگشت.

اندکی پس از ورود به ایران با دعوت شهید چمران و شیعیان لبنان رهسپار این کشور شد. فعالیت‌های انقلابی و در عین حال دیپلماتیک سیدمحسن موسوی در لبنان به قدری بود که بارها و بارها از سوی حزب بعث عراق و سایر گروه‌های معاند مورد سوء قصد قرار گرفت. بر برخی منابع تعداد تروهرای نافرجام سید محسن موسوی را ۱۱ بار عنوان کرده‌اند اما محسن این بود که همراه با سردار بی‌بدیل جبهه‌ها حاج احمد متوسلیان در ۱۴ تیرماه ۱۳۶۱ توسط فالانژهای وابسته به رژیم صهیونیستی

برق دانشگاه تهران پذیرفته شود.

فعالیت‌های سیاسی محسن تمامی زندگی او را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. به همین خاطر بارها و بارها محل خدمت سربازی‌اش

را تغییر دادند و نهایتاً در سال ۵۶ مجبور به ترک کشور همراه با همسر و برادرش شد

و مبارزانش را در امریکا دنبال کرد. نهایتاً چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اردیبهشت سال ۵۸ به ایران بازگشت.

اندکی پس از ورود به ایران با دعوت شهید چمران و شیعیان لبنان رهسپار این کشور شد. فعالیت‌های انقلابی و در عین حال دیپلماتیک سیدمحسن موسوی در لبنان به قدری بود که بارها و بارها از سوی حزب بعث عراق و سایر گروه‌های معاند مورد سوء قصد قرار گرفت. بر برخی منابع تعداد تروهرای نافرجام سید محسن موسوی را

۱۱ بار عنوان کرده‌اند اما محسن این بود که همراه با سردار بی‌بدیل جبهه‌ها حاج احمد متوسلیان در ۱۴ تیرماه ۱۳۶۱ توسط فالانژهای وابسته به رژیم صهیونیستی

برق دانشگاه تهران پذیرفته شود.

فعالیت‌های سیاسی محسن تمامی زندگی او را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. به همین خاطر بارها و بارها محل خدمت سربازی‌اش

را تغییر دادند و نهایتاً در سال ۵۶ مجبور به ترک کشور همراه با همسر و برادرش شد

و مبارزانش را در امریکا دنبال کرد. نهایتاً چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اردیبهشت سال ۵۸ به ایران بازگشت.

اندکی پس از ورود به ایران با دعوت شهید چمران و شیعیان لبنان رهسپار این کشور شد. فعالیت‌های انقلابی و در عین حال دیپلماتیک سیدمحسن موسوی در لبنان به قدری بود که بارها و بارها از سوی حزب بعث عراق و سایر گروه‌های معاند مورد سوء قصد قرار گرفت. بر برخی منابع تعداد تروهرای نافرجام سید محسن موسوی را

۱۱ بار عنوان کرده‌اند اما محسن این بود که همراه با سردار بی‌بدیل جبهه‌ها حاج احمد متوسلیان در ۱۴ تیرماه ۱۳۶۱ توسط فالانژهای وابسته به رژیم صهیونیستی

برق دانشگاه تهران پذیرفته شود.

فعالیت‌های سیاسی محسن تمامی زندگی او را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. به همین خاطر بارها و بارها محل خدمت سربازی‌اش

را تغییر دادند و نهایتاً در سال ۵۶ مجبور به ترک کشور همراه با همسر و برادرش شد

و مبارزانش را در امریکا دنبال کرد. نهایتاً چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اردیبهشت سال ۵۸ به ایران بازگشت.

اندکی پس از ورود به ایران با دعوت شهید چمران و شیعیان لبنان رهسپار این کشور شد. فعالیت‌های انقلابی و در عین حال دیپلماتیک سیدمحسن موسوی در لبنان به قدری بود که بارها و بارها از سوی حزب بعث عراق و سایر گروه‌های معاند مورد سوء قصد قرار گرفت. بر برخی منابع تعداد تروهرای نافرجام سید محسن موسوی را

۱۱ بار عنوان کرده‌اند اما محسن این بود که همراه با سردار بی‌بدیل جبهه‌ها حاج احمد متوسلیان در ۱۴ تیرماه ۱۳۶۱ توسط فالانژهای وابسته به رژیم صهیونیستی

برق دانشگاه تهران پذیرفته شود.

فعالیت‌های سیاسی محسن تمامی زندگی او را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. به همین خاطر بارها و بارها محل خدمت سربازی‌اش

را تغییر دادند و نهایتاً در سال ۵۶ مجبور به ترک کشور همراه با همسر و برادرش شد

و مبارزانش را در امریکا دنبال کرد. نهایتاً چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اردیبهشت سال ۵۸ به ایران بازگشت.

اندکی پس از ورود به ایران با دعوت شهید چمران و شیعیان لبنان رهسپار این کشور شد. فعالیت‌های انقلابی و در عین حال دیپلماتیک سیدمحسن موسوی در لبنان به قدری بود که بارها و بارها از سوی حزب بعث عراق و سایر گروه‌های معاند مورد سوء قصد قرار گرفت. بر برخی منابع تعداد تروهرای نافرجام سید محسن موسوی را

۱۱ بار عنوان کرده‌اند اما محسن این بود که همراه با سردار بی‌بدیل جبهه‌ها حاج احمد متوسلیان در ۱۴ تیرماه ۱۳۶۱ توسط فالانژهای وابسته به رژیم صهیونیستی

برق دانشگاه تهران پذیرفته شود.

فعالیت‌های سیاسی محسن تمامی زندگی او را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. به همین خاطر بارها و بارها محل خدمت سربازی‌اش

را تغییر دادند و نهایتاً در سال ۵۶ مجبور به ترک کشور همراه با همسر و برادرش شد

و مبارزانش را در امریکا دنبال کرد. نهایتاً چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اردیبهشت سال ۵۸ به ایران بازگشت.

اندکی پس از ورود به ایران با دعوت شهید چمران و شیعیان لبنان رهسپار این کشور شد. فعالیت‌های انقلابی و در عین حال دیپلماتیک سیدمحسن موسوی در لبنان به قدری بود که بارها و بارها از سوی حزب بعث عراق و سایر گروه‌های معاند مورد سوء قصد قرار گرفت. بر برخی منابع تعداد تروهرای نافرجام سید محسن موسوی را

۱۱ بار عنوان کرده‌اند اما محسن این بود که همراه با سردار بی‌بدیل جبهه‌ها حاج احمد متوسلیان در ۱۴ تیرماه ۱۳۶۱ توسط فالانژهای وابسته به رژیم صهیونیستی

خواهر شهید

■ **حاله و هوای خانهای که شش پسرش به جنگ می‌روند باید شنیدنی باشد؟**

من زمانی که اصغر می‌رفت و می‌آمد، من محصل بودم. گاهی پیش می‌آمد وقتی از مدرسه به‌خانه می‌آمدم تاچشمه به پوتین‌هایش می‌افتاد ذوق زده می‌شدم که اصغر سالم برگشته‌است.

خیلی خوشحال می‌شدم. سراسیمه داخل اتاق می‌رفت تا او را ببینم بعضی وقت‌ها از فرط خستگی راه خواب بود. لحظه شماری می‌کردم تا بیدار شود و با او صحبت کنم. خاطرات شیرین و تلخ خوبی را در کنار هم گذرانیدیم.

این خواب را خواهرم دیده‌است. می‌گفت در خواب دیدم‌امرد در خانه را زد.صدای زنگ در آمد.

در راباز کردم و اصغر وارد شد. بعد رو به من کرد و گفت مهمان داریم. گفتیم چه مهمانی؟ گفت مهمان داریم ترس، نگران نباش، مهمان داریم.

من خودم به برادرانم احمد و جعفر هم گفته‌ام که بیایند.خواهرم نگران می‌شودومی‌گویدکنند برای کسی اتفاقی افتاده چه شده به‌من بگو.در جوابش اصغر می‌گوید نه چیزی نشده باور کن راستش را می‌گویم. فقط بدانیدم مهمان داریم.من خودم با بقیه هماهنگ کردم که بیایند. وقتی خواهرم از خواب بیدار می‌شوند، نگران یکی از برادران مان می‌شود که در سفر است اما به لطف خدا تعبیرش با حضور شما محقق شد.همه برادرها و خواهرها امروز به دعوت شهید اینجا جمع شدند.

من زمانی که اصغر به جبهه می‌رفت و می‌آمد، من محصل بودم. گاهی پیش می‌آمد وقتی از مدرسه به‌خانه می‌آمدم تاچشمه به پوتین‌هایش می‌افتاد ذوق زده می‌شدم که اصغر سالم برگشته‌است.

خیلی خوشحال می‌شدم. سراسیمه داخل اتاق می‌رفت تا او را ببینم بعضی وقت‌ها از فرط خستگی راه خواب بود. لحظه شماری می‌کردم تا بیدار شود و با او صحبت کنم. خاطرات شیرین و تلخ خوبی را در کنار هم گذرانیدیم.

این خواب را خواهرم دیده‌است. می‌گفت در خواب دیدم‌امرد در خانه را زد.صدای زنگ در آمد.

در راباز کردم و اصغر وارد شد. بعد رو به من کرد و گفت مهمان داریم. گفتیم چه مهمانی؟ گفت مهمان داریم ترس، نگران نباش، مهمان داریم.

من خودم به برادرانم احمد و جعفر هم گفته‌ام که بیایند.خواهرم نگران می‌شودومی‌گویدکنند برای کسی اتفاقی افتاده چه شده به‌من بگو.در جوابش اصغر می‌گوید نه چیزی نشده باور کن راستش را می‌گویم. فقط بدانیدم مهمان داریم.من خودم با بقیه هماهنگ کردم که بیایند. وقتی خواهرم از خواب بیدار می‌شوند، نگران یکی از برادران مان می‌شود که در سفر است اما به لطف خدا تعبیرش با حضور شما محقق شد.همه برادرها و خواهرها امروز به دعوت شهید اینجا جمع شدند.

من زمانی که اصغر به جبهه می‌رفت و می‌آمد، من محصل بودم. گاهی پیش می‌آمد وقتی از مدرسه به‌خانه می‌آمدم تاچشمه به پوتین‌هایش می‌افتاد ذوق زده می‌شدم که اصغر سالم برگشته‌است.

خیلی خوشحال می‌شدم. سراسیمه داخل اتاق می‌رفت تا او را ببینم بعضی وقت‌ها از فرط خستگی راه خواب بود. لحظه شماری می‌کردم تا بیدار شود و با او صحبت کنم. خاطرات شیرین و تلخ خوبی را در کنار هم گذرانیدیم.

این خواب را خواهرم دیده‌است. می‌گفت در خواب دیدم‌امرد در خانه را زد.صدای زنگ در آمد.

در راباز کردم و اصغر وارد شد. بعد رو به من کرد و گفت مهمان داریم. گفتیم چه مهمانی؟ گفت مهمان داریم ترس، نگران نباش، مهمان داریم.

من خودم به برادرانم احمد و جعفر هم گفته‌ام که بیایند.خواهرم نگران می‌شودومی‌گویدکنند برای کسی اتفاقی افتاده چه شده به‌من بگو.در جوابش اصغر می‌گوید نه چیزی نشده باور کن راستش را می‌گویم. فقط بدانیدم مهمان داریم.من خودم با بقیه هماهنگ کردم که بیایند. وقتی خواهرم از خواب بیدار می‌شوند، نگران یکی از برادران مان می‌شود که در سفر است اما به لطف خدا تعبیرش با حضور شما محقق شد.همه برادرها و خواهرها امروز به دعوت شهید اینجا جمع شدند.

من زمانی که اصغر به جبهه می‌رفت و می‌آمد، من محصل بودم. گاهی پیش می‌آمد وقتی از مدرسه به‌خانه می‌آمدم تاچشمه به پوتین‌هایش می‌افتاد ذوق زده می‌شدم که اصغر سالم برگشته‌است.

خیلی خوشحال می‌شدم. سراسیمه داخل اتاق می‌رفت تا او را ببینم بعضی وقت‌ها از فرط خستگی راه خواب بود. لحظه شماری می‌کردم تا بیدار شود و با او صحبت کنم. خاطرات شیرین و تلخ خوبی را در کنار هم گذرانیدیم.

این خواب را خواهرم دیده‌است. می‌گفت در خواب دیدم‌امرد در خانه را زد.صدای زنگ در آمد.

در راباز کردم و اصغر وارد شد. بعد رو به من کرد و گفت مهمان داریم. گفتیم چه مهمانی؟ گفت مهمان داریم ترس، نگران نباش، مهمان داریم.

من خودم به برادرانم احمد و جعفر هم گفته‌ام که بیایند.خواهرم نگران می‌شودومی‌گویدکنند برای کسی اتفاقی افتاده چه شده به‌من بگو.در جوابش اصغر می‌گوید نه چیزی نشده باور کن راستش را می‌گویم. فقط بدانیدم مهمان داریم.من خودم با بقیه هماهنگ کردم که بیایند. وقتی خواهرم از خواب بیدار می‌شوند، نگران یکی از برادران مان می‌شود که در سفر است اما به لطف خدا تعبیرش با حضور شما محقق شد.همه برادرها و خواهرها امروز به دعوت شهید اینجا جمع شدند.

من زمانی که اصغر به جبهه می‌رفت و می‌آمد، من محصل بودم. گاهی پیش می‌آمد وقتی از مدرسه به‌خانه می‌آمدم تاچشمه به پوتین‌هایش می‌افتاد ذوق زده می‌شدم که اصغر سالم برگشته‌است.

خیلی خوشحال می‌شدم. سراسیمه داخل اتاق می‌رفت تا او را ببینم بعضی وقت‌ها از فرط خستگی راه خواب بود. لحظه شماری می‌کردم تا بیدار شود و با او صحبت کنم. خاطرات شیرین و تلخ خوبی را در کنار هم گذرانیدیم.

این خواب را خواهرم دیده‌است. می‌گفت در خواب دیدم‌امرد در خانه را زد.صدای زنگ در آمد.

در راباز کردم و اصغر وارد شد. بعد رو به من کرد و گفت مهمان داریم. گفتیم چه مهمانی؟ گفت مهمان داریم ترس، نگران نباش، مهمان داریم.

من خودم به برادرانم احمد و جعفر هم گفته‌ام که بیایند.خواهرم نگران می‌شودومی‌گویدکنند برای کسی اتفاقی افتاده چه شده به‌من بگو.در جوابش اصغر می‌گوید نه چیزی نشده باور کن راستش را می‌گویم. فقط بدانیدم مهمان داریم.من خودم با بقیه هماهنگ کردم که بیایند. وقتی خواهرم از خواب بیدار می‌شوند، نگران یکی از برادران مان می‌شود که در سفر است اما به لطف خدا تعبیرش با حضور شما محقق شد.همه برادرها و خواهرها امروز به دعوت شهید اینجا جمع شدند.

من زمانی که اصغر به جبهه می‌رفت و می‌آمد، من محصل بودم. گاهی پیش می‌آمد وقتی از مدرسه به‌خانه می‌آمدم تاچشمه به پوتین‌هایش می‌افتاد ذوق زده می‌شدم که اصغر سالم برگشته‌است.

خیلی خوشحال می‌شدم. سراسیمه داخل اتاق می‌رفت تا او را ببینم بعضی وقت‌ها از فرط خستگی راه خواب بود. لحظه شماری می‌کردم تا بیدار شود و با او صحبت کنم. خاطرات شیرین و تلخ خوبی را در کنار هم گذرانیدیم.

این خواب را خواهرم دیده‌است. می‌گفت در خواب دیدم‌امرد در خانه را زد.صدای زنگ در آمد.

در راباز کردم و اصغر وارد شد. بعد رو به من کرد و گفت مهمان داریم. گفتیم چه مهمانی؟ گفت مهمان داریم ترس، نگران نباش، مهمان داریم.

من خودم به برادرانم احمد و جعفر هم گفته‌ام که بیایند.خواهرم نگران می‌شودومی‌گویدکنند برای کسی اتفاقی افتاده چه شده به‌من بگو.در جوابش اصغر می‌گوید نه چیزی نشده باور کن راستش را می‌گویم. فقط بدانیدم مهمان داریم.من خودم با بقیه هماهنگ کردم که بیایند. وقتی خواهرم از خواب بیدار می‌شوند، نگران یکی از برادران مان می‌شود که در سفر است اما به لطف خدا تعبیرش با حضور شما محقق شد.همه برادرها و خواهرها امروز به دعوت شهید اینجا جمع شدند.

من زمانی که اصغر به جبهه می‌رفت و می‌آمد، من محصل بودم. گاهی پیش می‌آمد وقتی از مدرسه به‌خانه می‌آمدم تاچشمه به پوتین‌هایش می‌افتاد ذوق زده می‌شدم که اصغر سالم برگشته‌است.

خیلی خوشحال می‌شدم. سراسیمه داخل اتاق می‌رفت تا او را ببینم بعضی وقت‌ها از فرط خستگی راه خواب بود. لحظه شماری می‌کردم تا بیدار شود و با او صحبت کنم. خاطرات شیرین و تلخ خوبی را در کنار هم گذرانیدیم.

این خواب را خواهرم دیده‌است. می‌گفت در خواب دیدم‌امرد در خانه را زد.صدای زنگ در آمد.

در راباز کردم و اصغر وارد شد. بعد رو به من کرد و گفت مهمان داریم. گفتیم چه مهمانی؟ گفت مهمان داریم ترس، نگران نباش، مهمان داریم.

من خودم به برادرانم احمد و جعفر هم گفته‌ام که بیایند.خواهرم نگران می‌شودومی‌گویدکنند برای کسی اتفاقی افتاده چه شده به‌من بگو.در جوابش اصغر می‌گوید نه چیزی نشده باور کن راستش را می‌گویم. فقط بدانیدم مهمان داریم.من خودم با بقیه هماهنگ کردم که بیایند. وقتی خواهرم از خواب بیدار می‌شوند، نگران یکی از برادران مان می‌شود که در سفر است اما به لطف خدا تعبیرش با حضور شما محقق شد.همه برادرها و خواهرها امروز به دعوت شهید اینجا جمع شدند.

من زمانی که اصغر به جبهه می‌رفت و می‌آمد، من محصل بودم. گاهی پیش می‌آمد وقتی از مدرسه به‌خانه می‌آمدم تاچشمه به پوتین‌هایش می‌افتاد ذوق زده می‌شدم که اصغر سالم برگشته‌است.